

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم

بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical	تاریخی
------------	--------

سازمان انقلابی افغانستان

۱۳ جنوری ۲۰۱۴

تاریخ، نبرد طبقاتی

بخش سیزدهم

سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید

بعد از انشعاب جنبش بین المللی کمونیستی در ۱۹۶۳، آثار مائو رهبر حزب کمونیست چین از طریق ایران و پاکستان به افغانستان می رسید. نشریه «ستاره سرخ» ارگان نشراتی «سازمان انقلابی توده ایران» یکی از نشرات مهم منطقه بود که بخشی از روشنفکران افغان را با اندیشه مائو و انقلاب کارگری در کشورهای نیمه فئودالی آشنا ساخت. با ترجمه و دسترسی به «نه تفسیر» که توسط حزب کمونیست چین در رد تئوری های رویزیونیستی خروشچف نوشته و بر تئوری قهرآمیز انقلاب پرولتری تأکید داشت، به زودی عده ای از روشنفکران به دور چند محفل (محمودی ها، یاری ها و باختری) جمع شدند و بالاخره در ۲۵ اکتوبر ۱۹۶۵ از اتحاد این محافل سازمان جوانان مترقی (س. ج. م) ایجاد گشت. این سازمان که مخفی بود، رهبری آن را اکرم یاری، صادق یاری، هادی محمودی، و واصف باختری، خدا داد خروش، قاسم واهب، علی حیدر لهییب و اعظم دادفر بر عهده داشتند که رهبر آن اکرم یاری بود. این سازمان که مبارزه به ضد رویزیونیزم خروشچفی و تأکید بر انقلاب قهری را در محراق فعالیت هایش قرار داد، به زودی میان روشنفکران انقلابی ریشه دواند و به عنوان یک تشکل سراسری به نیرومندترین سازمان سیاسی آن زمان مبدل گشت. این سازمان در روز کارگر، سوم عقرب و روزهای دیگر تظاهرات و اعتصاب هائی به راه می انداخت و در اندک زمانی به کانون مهم مبارزه به ضد ارتجاع، امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم مبدل گشت.

در ۲ اپریل ۱۹۶۸ اولین شماره نشریه «شعله جاوید» زیر رهبری سازمان جوانان مترقی به نام «ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین» به مدیریت رحیم محمودی به چاپ رسید و بعد از نشر ۱۱ شماره، در جون همان سال توقیف گردید و به این صورت پیروان اندیشه مائو به «شعله ئی ها» معروف شدند که تا حال به همین نام یاد می شوند. وقتی اتحادیه محصلان در ۱۹۶۹ در پوهنتون کابل ساخته شد، تمام جریانات سیاسی، منهای آن عده که موسوم به رفقای «پس منظر» بودند، برای تعیین هیأت رهبری آن در انتخابات شرکت کردند، از جمع ۴۳ نماینده در رهبری، ۲۲ نماینده شعله ئی و تمام جریان های دیگر فقط ۲۱ نماینده داشتند که نشان داد جریان شعله جاوید در پوهنتون که یگانه کانون و مرکز مبارزات روشنفکری آن زمان به حساب می آمد، از چه نفوذی برخوردار است.

سازمان جوانان مترقی منحصراً یگانه سازمان انقلابی آن زمان به عنوان یک جریان عملاً قانونی، علنی و روشنفکری که فاقد برنامه کاری روزمره و درازمدت بود، از انقلابیون حرفه ئی بی بهره ماند و طرحی برای کار میان توده های کارگر، دهقان و اهل کسبه نداشت، بیشتر به شهرها و بر روشنفکران شهری اتکاء کرد؛ بعد از توقیف شعله جاوید و بعد هم منع تظاهرات و اعتصابات از سوی حاکمیت، سازمان حرفی برای گفتن و کاری برای کردن نداشت. مبارزه

ایدئولوژیک و سیاست انتقاد و انتقاد از خود در سازمان به اجراء در نیامد، لذا تضادها در سازمان زمینه تبارز نیافت تا این که انجنیر عثمان در ۱۹۶۹ انشعاب کرد و «پس منظر تاریخی» را نوشت. «پس منظر تاریخی» با وجود نشانه گیری های سودمندی، در کل با چسبیدن به افراد و اشخاص از یک بررسی علمی اشتباهات سازمان عاجز ماند و فقط نارسائی رهبران این سازمان را علت تمام کمبودها معرفی کرد.

به دنبال آن در ۱۹۷۲ عده ای به دور داکتر فیض احمد جمع شدند و به ارزیابی کمبودهای سازمان جوانان پرداختند که به زودی به «انتقادیون» معروف گشتند. انتقادیون «باطرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم» را نوشتند و به رهبری سازمان جوانان مترقی دادند تا پاسخ خود را بگیرند. با طرد اپورتونیزم... قادر به ارزیابی بخشی از اشتباهات سازمان جوانان مترقی شد، اما این نوشته باز هم به رهبران سازمان چسبید و علل مهم کمبودها را در وجود آنان ارزیابی کرد. گرچه بعدها سازمان جوانان مترقی در نوشته ای زیر نام «انقلاب سرخ یا اکونومیزم خرده بورژوائی» به جواب «با طرد اپورتونیزم...» پرداخت اما دیگر فضای بحث از میان رفته و بالاخره «انتقادیون» به رهبری داکتر فیض احمد (با چهار تن دیگر) در ۱۹۷۳ «گروه انقلابی خلق های افغانستان» را ایجاد کردند. سازمان جوانان مترقی بعد از مریضی لاعلاج اکرم یاری و فضائی که بر رهبری آن حاکم شد، در ۱۹۷۵ با آخرین جلسه از میان رفت.

گروه انقلابی که بعد از انشعاب، در تقابل با اشتباهات سازمان جوانان، مارش رفتن به سوی دهات را داد، نوعی پراکندگی و عدم تمرکز در گروه ایجاد گردید و به این خاطر قادر به کار متمرکز نشد لذا نیروی آن پراکنده و بر تمام ساختار گروه اثر بدی برجا ماند. گروه در ۱۹۷۵ تصمیم گرفت که کنفرانس سرتاسری را دایر نماید و با جمع بندی از کار دوساله بر اشتباهات فایق آید اما یک تعداد از رهبری و کادرهای سازمان دست به تحریک و برقراری روابط غیر تشکیلاتی در درون گروه زدند و با انشعاب «گروه اخگر» را ایجاد و نوشته «ایدئولوژی چیست؟» را منتشر ساختند. در این نوشته دو چیز را به عنوان اشتباهات اصلی گروه و علل انشعاب اعلان کردند: یکی برخورد اکونومیستی و دیگری برخورد به اخلاقیات. انشعابیون که به وسیله انجنیر توریالی و داکتر عاکف رهبری می شدند، کار در میان دهقانان و ایجاد کمیته های دهقانی را اکونومیستی و کسب اخلاقیات پرولتری در پراتیک انقلابی را غیر کمونیستی اعلان کرده و به این صورت از یک تحلیل واقعی در ارزیابی اشتباهات گروه انقلابی عاجز ماندند.

این گروه که از نظرات انور خوجه رهبر «حزب کار» آلبانی پیروی می کرد، به زودی بسیاری از فعالان آن به خارج رفتند و به مرور زمان از صحنه فعالیت غایب شده، برخی از بقایای آن با تشکیل «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان به این تشکیلات پیوستند و برخی به گروه ها و بالاخره هسته ها تقسیم شده، از میان رفتند.

گروه انقلابی بعد از کودتای ثور باز هم دچار انشعاب شد. مجید کلکانی و یاران او با سه اختلاف (در رابطه مشی توده ای و مشی چریکی و مبارزه مسلحانه، چگونگی وحدت مارکسیست - لنینیست ها و تئوری سه جهان) از گروه جدا شدند و در اتحاد با گروه چهار گانه (دهاتی، اشرف، شاهپور، انجنیر قدوس به نمایندگی از رفقای هرات) و محفل «محمودی»، سازمان آزادیبخش مردم افغانستان یا «ساما» را ساختند. قابل تذکر می دانیم که بعضی از مسئولین «ساما»، به شمول نویسنده مبارز سید حسین موسوی، ادعای مشعل رهائی را در زمینه اختلاف گروه مجید کلکانی با گروه انقلابی در باره مشی توده ای و مشی چریکی و مبارزه مسلحانه نادرست می دانند و به جای آن از مورد اختلافی، «نقش پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک نوین» یادآوری می کنند.

در میان بنیانگذاران ساما سه گرایش وجود داشت: گرایشی مارکسیستی که می خواستند چنین تبارزی داشته باشند، تبارز اسلامی که گفته می شد، نیاز جامعه کنونی جنگ اسلامی است و گرایشی که در درون مارکسیستی و در بیرون اسلامی باشد. این گرایش که مجید و رفقای او به آن معتقد بودند، بالاخره به تصویب رسید و برنامه ساما با این گرایش نوشته شد.

بعد از دستگیری مجید در ۱۹۷۹ در میکرورویان حوالی خانه وکیل نیک محمد شوهر خواهر نجیب و اعدام او به وسیله جنایتکاران پرچمی در ۱۸ جوزا، «ساما» دچار سردرگمی های خاصی شد، مخصوصاً که بخش اصلی نیروی مسلح «ساما» در رویارویی با اخوانی ها در شمالی تاب نیاورده و به دولت تسلیم شدند و طوق ملیشایی را به گردن آویختند و بعد از کنفرانس ۱۹۸۲ با جدائی هائی مواجه شد که سرانجام حاصل آن تشکیل حزب کمونیست (مائویست) افغانستان بود. هادی محمودی و یاران او پس از جدائی از «ساما»، سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی یا «ساوو» را ساختند و بالاخره بعد از دستگیری و اعدام چند تن از رهبران سازمان (بشیر بهمن، لطیف محمودی، یونس زریاب، شیر علم پنجشیری و مسجدی) به وسیله جنایتکاران پرچمی، این سازمان نیز ضربه نابودکننده ای خورد و محمودی با دو تن دیگر در پاکستان «املا» را بنیان گذاشت. «ساما» در جنگ مسلحانه شرکت کرد و جبهه متحد ملی را ساخت. اما ساما در هیچ نوشته ای خود را مارکسیست - لنینیست نخواند و فقط در بحث با سازمان های دیگر خود را مارکسیست می نامید. «ندای آزادی» ارگان مرکزی ساما در صفحه اولش با خط درشت «بسم الله الرحمن الرحيم» می نوشت و جمهوری اسلامی را قبول داشت. در صفوف ساما طیف های وسیعی با گرایش ها و نگرش های خاصی وجود داشت که بیشتر آنان افراد عیارگونه ای بودند که باوری به مارکسیزم نداشتند. بعد از مرگ مجید، برادرش قیوم «رهبر» به رهبری «ساما» رسید، اما او در ۲۷ جنوری ۱۹۹۰ در پشاور ترور شد. یاران او در مصاحبه ای با رادیو «بی بی سی» از مارکسیست بودن «رهبر» انکار کردند و آن را تبلیغ دشمنان «ساما» خواندند.

بعد از مرگ رهبر، «ساما» عملاً از میان رفت و به شاخه های خرد و بزرگی در داخل و خارج پراکنده شد. جبهات «ساما» در اتحاد با دوستم، اسماعیل خان و مسعود قرار گرفتند که بعد از سقوط طیاره مربوط دوستم در کوه های تاشقرغان و قتل سی تن از سامائی ها به شمول داکتر نیزک، «ساما» ضربه تباہکنی خورد. تلاش های دو تن از رهبران «ساما» در پشاور که بعد از سقوط دولت نجیب و رهائی از زندان، خواستند کنگره «ساما» را تشکیل دهند و گفتند که این کنگره انعقاد یافته، اما اسناد آن را کمتر کسی مطالعه کرده و ما از مفاد آن بی خبریم، باز هم این سازمان انارشی زده، تمرکز نیافت و گروه های آن در داخل و خارج پراکنده شدند و یک بخش آن در داخل به ساختن حزب رسمی و قانونی دست زد، اما این که اعضای این حزب مارکسیزم را قبول دارند یا خیر، هیچگونه سندی منتشر نکرده اند. بقایای «ساما» به نام ادامه دهندگان در سال ۲۰۱۱ با نشر اعلامیه ای عرض اندام نمودند و با ادبیات چپ و مارکسیستی و رسیدن به سوسیالیزم به کارزار مبارزاتی گام گذاشتند.

گروه انقلابی بعد از جدائی «گروه مجید» با سه سازمان اسلامی «جبهه مبارزین مجاهد افغانستان» را ساخت که در ۱۴ اسد برای سرنگونی دولت خلقی حرکت عمومی نظامی را طراحی کرد. در شب قبل از حمله، دگروال ابراهیم نماینده حرکت انقلاب دستگیر و اعتراف کرد و نقشه افشاء شد. حرکت طرفداران گروه انقلابی در بالا حصار بعد از کشتن تعدادی از افسران خلقی به خون نشست. درین جریان داکتر فیض احمد با عده ای از رهبران و کادرهای گروه دستگیر شدند که از جمله محسن از رهبری گروه و عده ای از کادرها چون داوود، نعمت و مهر علی در زیر شکنجه به شهادت رسیدند. این حرکت که شبیه کودتا بود و با ستراتیژی جنگ توده ئی کاملاً تفاوت داشت، از اشتباهات عمیق این گروه به حساب می آید. گروه انقلابی در «مشعل رهائی» (۱۹۷۹)، جمهوری اسلامی و ثنوری سه جهان را پذیرفت و نامش را به «سازمان رهائی افغانستان» تغییر داد.

رهبری سازمان رهائی را داکتر فیض احمد به عهده داشت و بعد از حرکت بالا حصار، بدون این که جمع بندی از این حرکت انجام دهد، طی نوشته ای شرکت در جنگ مسلحانه و عمده دانستن کار دموکراتیک و آن را معادل کار اسلامی دانستن، در دستور کار قرار داد. سازمان رهائی بدون داشتن پشتوانه و پشت جبهه (چون ساما) در مبارزه مسلحانه شرکت نمود که بالاخره قادر شد فقط در چند نقطه محدود پایگاه بسازد. چند پایگاهش به زودی در چند نقطه کشور خلع سلاح گردید و به اینصورت اعضای سازمان در خانه های تیمی در پشاور و کویته ماندند.

داکتر فیض احمد در ۱۹۸۵ به اثر توطئه یکی از رهبران آن به نام انجنیر خان محمد که قبلاً خود را به حزب اسلامی گلبدين فروخته بود، به این حزب تحویل داده شد و همراه با او نه تن از اعضاء و کادرهای سازمان رهائی نیز به دام گلبدين افتادند که همه شهید شدند. بازماندگان این سازمان قادر شدند که انجنیر خان محمد و فضل الحق مجاهد را (یکی از رهبران حزب گلبدين که خان محمد در تماس با او خود را به این حزب فروخت) در حیات آباد پشاور تیرباران کنند و انتقام رهبر گرانیامیه شان را از این باند خاین و تبهکار بگیرند. کاری ترین ضربه، شهادت مینا فیض همسر داکتر فیض بر سازمان رهائی بود که بعد از مرگ داکتر بیشتر اعضای سازمان به رهبری او چشم داشتند. مینا فیض با نفوذ خاد در درون سازمان در ۱۹۸۶ با دو تن از همزمانش به نام های سعید و اقبال در کویت به شهادت رسید. بعد از شهادت داکتر فیض احمد و مینا اختلافاتی میان رهبران این سازمان ظهور کرد. بار اول در ۱۹۸۸ بخش هزاره جات سازمان از آن جدا شد و «اتحاد راه زحمتکش» را ساخت. بعدتر بیش از نیمی از اعضای سازمان به شکل فردی و یا کتله ئی به وقفه های مختلف این سازمان را ترک گفتند. بالاخره در ۲۱ عقرب ۱۳۸۵ (۱۲ نومبر ۲۰۰۶) عده ای از کادرها و اعضای سازمان با چهار اختلاف (حرکت موهم، سانترالیزم استبدادی، انجیزم و سازمان های پایه ئی یا ابزاری) از این سازمان انشعاب کردند و ابتداء «گروه پیشگام افغانستان» و بعد با انعقاد کنگره مؤسس در ۲۰۰۸ «سازمان انقلابی افغانستان» را ساختند. سازمان انقلابی ارگان سیاسی - تئوریک خود را «به پیش» نام گذاشت و به یکی از مهمترین سازمان های فعال مارکسیستی در افغانستان مبدل شد.

اما سازمان رهائی که محدود به چند خانواده ماند، به شکل کمپنی سهامی درآمد که فقط به کار انجونی و پول یابی اشتغال یافت، نه سطری در مورد اوضاع نوشت و نه کنگره ای دایر کرد و نه قادر شد از بریدن های ممتد جلوگیری کند. گروه های دیگری چون «سازمان رهائی بخش خلق های افغانستان (سرخا)» که در ۱۹۷۸ تشکیل شد و «سازمان پیکار برای نجات افغانستان» که در ۱۹۷۹ شکل گرفت، به علت ناپختگی تشکیلاتی و کمبود امکانات قادر نشدند از ضربات «کی. جی. بی» و مزدوران خادی جان به سلامت ببرند.

سازمان هائی که از بقایای شعله جاوید باقی مانده و اکنون به نام چپ مارکسیستی فعال و یا نیمه فعال اند (بگذریم از این که چقدر اشتباه یا انحراف دارند و چگونه کار می کنند) عبارتند از: «سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان»، «سازمان انقلابی افغانستان»، «حزب کمونیست (مائویست) افغانستان»، «سازمان آزادیبخش مردم افغانستان - ساما (ادامه دهندگان)»، «سازمان آزادیبخش مردم افغانستان-ساما»، «سازمان رهائی افغانستان»، «چپ رادیکال» و بخشی از «سازمان پیکار افغانستان». اما افرادی که خود را به این جنبش وابسته می دانند و در افغانستان و خارج از افغانستان زندگی می کنند، بسیار گسترده اند.

جنبش مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه افغانستان در ۳۰ سال گذشته از یکسو مورد یورش وحشیانه مزدوران شوروی و از سوی دیگر با قساوت فاشیستی بنیادگرایان اسلامی و طالبی روبه رو گشته که جان بهترین رهبران و کادرهای آن را گرفته و خون این جان باختگان، فلات رهائی کشور را شاداب کرد. در اینجا نام آنانی را که می دانیم ذکر کرده، با این که باور داریم دهها جان باخته دیگر شعله ئی در جاها و گورهای نامعلومی در این سال ها مدفون گشته اند. بیشتر این مبارزان از سوی شوروی ها و مزدوران آنان به شهادت رسیده و بنیادگرایان اخوانی تا جایی که دست شان رسیده از ریختن خون این انقلابیون دریغ نورزیده اند. این جان باختگان عبارتند از:

اکرم یاری، صادق یاری، داکتر فیض احمد، مجید کلکانی، قیوم رهبر، سیدال سخندان، حیدر لهیب، عبدالاله رستاخیز، نادر علی دهاتی، دین محمد محمودی، رسول جرأت، نبی اخگر، محسن، مسجودی، بشیر بهمن، لطیف محمودی، میرویس هلالی، مینا فیض، داوود، انجنیر توریالی، عبدالرحیم دهقان، سید امین بامداد، سید احمد دهراد، صالح آهی، علی یاور، پوهندوی سید ظاهر رزبان، حبیب دشنه، انجنیر اقبال، سلطان سهراب، عبدالقدوس دهراد، معلم یوسف فراهی، استاد حبیب الله، داکتر فضل احمد، انجنیر غفار، معلم منیر، بلند، یحیی آذرخش، شاهپور، قاضی ضیاء، قادر،

پردل، کریم جان، معلم جمعه، معلم عبدالرحمن، سخی، قباد، الفت، مامور حمزه، انجنیر عزیز، استاد یمین الدین، گل محمد نیمروزی، انجنیر جمال، حقانی، داوود غوربندی، احمدجان، عصمت قندهاری، خلیفه حکیم، انجنیر سرور، داکتر رشید، انجنیر ظاهر، داکتر محبوب الله، ناصر، اصیل، عبدالحی پیلوت، استاد امدادالله، استاد خیر محمد، استاد امان الله، انجنیر غلام حسین، کریم الله، استاد سید ثبات، فیض الله فیضی، غلام سخی، بحرالدین، سلطان احمد، عبدالله عمر، انجنیر قدرت، داکتر اسدالله نوری، انجنیر سلطانی، انجنیر رسول، داکتر صمد درانی، داکتر اسد، کریم علومی، ضیاء گوهری، اکرم، تورن گل احمد، خالد، غیاث جاغوری، ماما محمد عمر، ماما غلام محمد، ماما حکیم، یعقوب، فیاض، ابراهیم، معلم قدوس، فضل احمد نینواز، داکتر غلام حسن شیرزاد، انجنیر شهباز، انجنیر هاشم، اسلام، پسرلی، سید فقیر، مولوی جبار، ابراهیم، جمعه خان، داکتر نجم الدین، سید متقی ضمنی، عبدالمؤمن، فولاد، قربان، محمد اسحاق، حبیب الله، غیاث فدا، اوتم علی، استاد محمد صابر، استاد عبدالشیر، بابہ جان، غلام محمد، محمد شریف، فیض محمد، عبدالرحمن، عبدالدیان، غلام محمد، امین، حبیب، یوسف عسا، سیدشاه، عبدالهادی کارگر، استاد عبدالشیر، شاهیپور قریشی، زمري، ذبیح الله، نادر لعل زاد و صدها عضوی که باید از زندگینامه پر بار هر یک کتابی و درسی جاودان و سرشار از شہامت و اخلاق پرولتری درج تاریخ کرد که ما در این فرصت به یادی و نامی از آنان بسنده می کنیم. اما کسانی هم در این جنبش ظهور کردند که با خیانت و پشت کردن به آن، قلاده بند سوسیال امپریالیزم و یا امپریالیزم شده و یا خود را به بنیادگرایان فاشیست فروختند که نام های سیاه ترین آنان عبارت است از: حکیم توانا، حفیظ بهشتی، یونس اکبری، انجنیرخان محمد، احمد سلطان، همایون، عظیم سیاه، نجیب، اعظم دادفر، رنگین دادفر سینتا وغیره.